



کارکرد زبان هنر در عناصر خمربه عرفانی (بررسی موردی: ساقی نامه سید امیر محمود انوار و خمربه ابن فارض)

اعظم محمودی^۱؛ شهریار شادی‌گو^۲

چکیده

قرن‌های متمادی است که ادبیات عارفانه، به‌عنوان جلوه‌ای از هنر کلامی، روحبخش آدمی در روزگاران حرمان ناشی از فراق معبود بوده و او را به وادی محبت و بندگی خالصانه کشانده است. این نوع ادبی به جهت برخورداری از ظرفیتی گسترده برای بیان نمادین و رمزآلود حقایق، شاعران بسیاری را به سوی الهام گرفتن از این میراث سوق داده و همچون ریسمانی، پاک‌سرشتان گذشته را به ژرف‌نگران آینده پیوند زده است. جستار پیش رو برآن است تا با بررسی کارکرد عناصر خمربه عرفانی در قصیده «باده جان با نوای عشق» سروده دکتر سید امیر محمود انوار که در شرح و پاسخ خمربه ابن فارض به رشته نظم درآمده است، نحوه بازنمایی و توصیف آن عناصر را در این اثر تبیین نماید. شیوه پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و یافته‌ها نشان می‌دهد که شاعر ضمن ترجمه و شرح دقیق خمربه ابن فارض و توصیف مفاهیم عرفانی در این سروده، با زبان هنر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را به نیکی ستوده و وصف برخی عناصر باده عرفانی مانند ساقی، ساغر، شراب و اوصاف آن را برای ایشان و یاران باوفایشان به‌کار برده است و بدین ترتیب از آن عناصر برای بیان مقاصد آئینی خود بهره

۱. (نویسنده مسئول)، گروه آموزش زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۹-۱۴۶۶۵ تهران، ایران.

۲. گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۹-۱۴۶۶۵ تهران، ایران.

برده است.

کلمات کلیدی: زبان هنر، عناصر خمیه عرفانی، ساقی نامه امیرمحمود انوار، خمیه

ابن فارض

مقدمه

جلوه‌های ظهوری انسان محدودیت‌ناپذیر است و هر روز در شکل و پدیداری نو ظاهر می‌شود. آن‌گاه که در بازی زبانی با واژگان و کلمات ظهور می‌کند، ادبیات و شعر خلق می‌شود. این آفرینش را هنر گویند؛ زیرا کار هنر تبدیل رسانه عام به رسانه ارتباطی خاص است که به منظور تجلی بخشیدن زیبایی، ذوق و احساس و تخیل آدمی را در هم می‌آمیزد.

زبان هنر آنگاه پسندیده می‌نماید که موجب فزونی و رونق احساسات پاک صاحب‌دلان گردد و روح تشنه آنان را از چشمه معارفی ژرف که وجه مشترک همه عصرها و زمان‌هاست سیراب گرداند. از این رو می‌توان گفت عرفان و شعر که هر دو از یک مشرب، یعنی ذوق و الهام سرچشمه می‌گیرند؛ آنگاه که با هم درآمیزند جانی تازه به کالبد شعر دمیده می‌شود و ادیب این امکان را می‌یابد تا به آفرینش‌هایی بدیع دست زده و به بیان اموری بپردازد که فراتر از عالم محسوسات است و تنها خود از معنای واقعی آن‌ها با خبر است.

به کارگیری نماد در آفرینش‌های ادبی علاوه بر ایجاد زیبایی، زبان را از صورت یک وسیله همگانی خارج کرده و به واژگان استعداد، ظرفیت و بار معنوی تازه‌ای می‌بخشد که از محدوده معنوی آن‌ها در فرهنگ‌ها فراتر می‌رود و موجب می‌گردد ذهن از مرتبه وجودی که محقق است به مرتبه وجودی که محتمل است، جا به جا شود. (ستاری: ۱۳۷۲ش: ۵۷)

در مورد عرفان نیز از آنجا که تجربیات حاصله از راه شهود به راحتی قابل بیان و انتقال به دیگران نیست و از طرفی عارفان، گریزی از بیان مراتب و مراحل سیر و سلوک و حالات عارفانه برای مریدان خویش ندارند تا بسان راهنمایی برای آنان باشد، شعر به واسطه صنایع ادبی که در خود دارد، یکی از بهترین ابزار است که می‌تواند از عهده این مهم برآید. بنابراین رویکرد شعر عرفانی از آغاز بر پایه رمز و نماد استوار شده است.

باده سرایی عرفانی که اقتباسی از باده سرایی مادی است از این دست می‌باشد و همچون ابزاری مهم برای القای اندیشه‌ها و معارف عرفانی به کار گرفته شده است و تنها در نیت هدف سراینده با باده سرایی مادی تفاوت دارد.

باده سرایی یا خمیره که از اغراض برجسته شعر غنایی به شمار می‌آید، سروده‌هایی است که درون‌مایه اصلی آن‌ها باده و باده‌خواری و ملزومات و مقتضیات آن باشد (کاشفی، ۱۳۵۶ش:

۳۷). سابقهٔ خمیره در میان اعراب به عصر عباسی می‌رسد زیرا در این عصر باده‌گساری یکی از آشکارترین مظاهر زندگی تمدن جدید بوده است. (فاخوری، ۱۳۸۱ش: ۲۹۶) اما از سدهٔ ششم به بعد با گسترش عرفان و تصوف و آمیختن شعر با عرفان، بسیاری از اصطلاحات ادبی به معنای مجازی به کار رفته و بخش مهمی از معانی و مفاهیم عرفان در قالب اصطلاحاتی چون شراب و می و می‌پرستی و... به صورت خمیریات بیان شده است و گاه این آمیختگی به قدری است که نمی‌توان می‌مجازی را از می حقیقی جدا کرد. (انوشه، ۱۳۷۵ش: ۳۷۲)

شاعر در خمیرهٔ عرفانی با کاربست عناصر مادی و حسی چون ساقی و ندیم و مطرب و خمار و می و معشوق و جام و میکده و غیره، به طور نمادین فرآیند باده سرایی را به تصویر می‌کشد و به واژگان بار معنایی تازه‌ای می‌بخشد و به زبان رمز اثری بدیع می‌آفریند.

ابن فارض مصری (۶۳۲-۵۷۶ق) اولین شاعری است که دست به آفرینش خمیرهٔ عرفانی زده و باده را به مذاق اهل طریقت توصیف کرده است. او از اکابر عرفای قرن هفتم هجری و برجسته‌ترین شاعر عارف در زبان و فرهنگ عربی است که به خاطر درون مایهٔ عاشقانهٔ اشعارش به «سلطان العاشقین» شهرت یافته است. (فروخ، ۱۹۹۷م: ۱۴۴) شعر ابن فارض «اوج پختگی تصوف و تجارب عرفانی در زبان عربی است و حب الهی درون مایهٔ اصلی شعر او است». (نیکلسون، ۱۳۵۸ش: ۱۵۹-۱۵۶)

از میان دیوان کم حجم و کوچکی که از ابن فارض برجای مانده، دو قصیده چشم نوازتر است: یکی «قصیدهٔ میمیه مشهور به خمیره» و دیگری «التائیه الکبری». خمیرهٔ او ۴۱ بیت دارد و تا کنون شروح عرفانی و ادبی متعددی به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی بر آن نوشته شده است؛ که از آن جمله شرح سید علی همدانی (۷۸۶ق) با عنوان «مشارب الأذواق»؛ و شرح نورالدین عبد الرحمان جامی (۸۹۸ق) مشهور به «لوامع»؛ و شرح عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۲ق) با عنوان «الصوفیة فی شعر ابن الفارض» است. دکتر سید امیر محمود انوار (۱۳۹۱ش) نیز در قصیده‌ای به شرح و ترجمهٔ خمیره پرداخته و آن را به ۹۰ بیت گسترش داده است.

پژوهش پیش رو در تلاش است تا با بررسی سرودهٔ دکتر انوار به بیان نحوهٔ بازنمایی و توصیف عناصر خمیرهٔ ابن فارض، در اثر وی پرداخته و متناظر با آن به این سؤال پاسخ دهد:

شاعر بر اساس نگرش عرفانی و دینی خویش، و با زبان هنر شعر، عناصر خمیره را بر کدام

مصادیق بار کرده و باده عرفانی نزد او چه کارکردی داشته است؟

پیشینه پژوهش

در باب خمربه ابن فارض پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است که به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم: مقاله «شراب گوارای الهی (بررسی تطبیقی خمربه الهی ابن فارض و حافظ شیرازی)» (۱۳۹۰ش) از فیض الإسلام و رشنو؛ و مقاله «عشق و مستی در شعر ابن فارض و حافظ» (۱۳۹۰ش) از زهره‌وند؛ و مقاله «حکمت‌های باده عرفانی (با تکیه بر خمربه ابن فارض و غزل حافظ)» (۱۳۹۴ش) از صلاحی مقدم و آقایی چاوشی؛ و مقاله «بررسی تطبیقی عشق و غنای عرفانی در خمربیات ابن فارض مصری و عبدالقادر گیلانی» (۱۳۹۶ش) نوشته خانلری و طاهرنژاد؛ و نیز مقاله «شگردهای آشنایی زدایی در میمیه ابن فارض» (۱۳۹۹ش) از قاسمی پرشکوه و طایفی.

اما در رابطه با دکتر سید امیر محمود انوار نیز مقالاتی چند به بهانه سالگشت درگذشت ایشان نگارش یافته است؛ از جمله مقاله «گفتمان شعر سید امیر محمود انوار با تکیه بر پدیده بینامتنی» نوشته دکتر علی محمد مؤذنی؛ و مقاله «انسان فراتر از زمان» نوشته عزیزاله افشار کرمانی؛ و مقاله «نور الأنوار در شعر دکتر سید امیر محمود انوار» نوشته احسان پور اسماعیل؛ و مقاله «انوار عشق یا بانث سعاد» نوشته دکتر حسین قدمی؛ (که تمامی این مقالات در ویژه نامه نشریه پژوهش دینی شماره ۲۷، در سال ۱۳۹۲ش منتشر شده است) و نیز مقاله «بینامتنی قرآنی در اشعار عربی فقید فرزانه استاد دکتر سید امیر محمود انوار» (۱۳۹۲ش) نوشته دکتر سیمین ولوی.

زندگی ادبی سید امیر محمود انوار

سید امیر محمود انوار، استاد عالی ادب و عرفان، و یکی از شاعران ذولسانین فارسی و عربی، در سال ۱۳۲۴ش در خاندانی نامدار و فرهیخته در تهران دیده به جهان گشود. پدر او محمد حسین انوار شیرازی، خود شاعری ادیب و از مترجمان قرآن کریم بود.

وی به دلیل برخورداری از استعداد و حافظه قوی تا ده سالگی مقدمات ادب و اشعار شاعران برجسته فارسی و عربی و برخی از سور و آیات قرآنی را حفظ نمود و با حضور در مجالس ادبی و فرهنگی و عرفانی، از اساتید فراوانی چون استاد عبدالله انوار، حکیم محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای، استاد عبد الحمید بدیع الزمانی کردستانی و بدیع الزمان فروزانفر بهره برد.

غالب سروده‌های او مربوط به گفتمان دینی و اشعار آیینی است. و بیشترین حجم اشعار او را موضوع محرم و قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا و خطبه‌های حضرت زینب (س) و امام زین العابدین (ع) به خود اختصاص داده است. خاستگاه شعر او شعر فارسی کلاسیک؛ یعنی تلفیقی واقعی میان احساس و معنویت است و سادگی و بی‌پیرایگی از ویژگی‌های غزلیات اوست. وی دوازدهم آذرماه ۱۳۹۱ش در سن ۶۶ سالگی دیده از جهان فروبست.

چارچوب نظری

۱. ماهیت خمربیه عرفانی

خمربیه «به اشعاری گفته می‌شود که در وصف می‌ومیگساری» و لوازمات آن از قبیل: ساقی، ساغر، مینا، جام، خم، سبو، میکده، پیرمی فروش، دخترزر، تاک، محتسب، صبوخی، توبه از می، فصل گل، شکستن توبه، حریفان مخمور، نعره مستانه و... سروده شده باشد» (انوشه، ۱۳۷۵ش: ۳۷۳)

این نوع ادبی حاصل طبع شاعران نوگرایی چون ابونواس (۱۴۵-۱۹۸هـ) بوده است؛ سپس شاعرانی مانند ابن معنز (۲۴۷-۲۹۶هـ) به تقلید از سبک و سیاق ابونواس راه او را ادامه دادند تا این که در قرن هفتم ابن فارض که سرمست از شراب عشق الهی بود روحی تازه بر این گونه ادبی دمید و خمربیه عرفانی را به عرصه ادبیات کشاند. بدون شک ظهور ابن فارض را بایستی نقطه عطفی در خمربیات عرب و عالم اسلام دانست.

سیری کوتاه در متون عرفانی و آثار شاعرانی که اهل سلوک و معرفت بوده‌اند توجه آدمی را به این نکته جلب می‌کند که آنان، برای بیان عواطف و احساسات درونی و معنوی و نشان دادن عشق و محبت الهی، از الفاظ و کلماتی سود جست‌ه‌اند که کنایه‌آمیز و رمزآلود بوده و

خمر و شراب و لوازمات مربوط به آن از جمله آن‌هاست.

علت این در پرده سخن گفتن برخاسته از عوامل گوناگونی است؛ مانند: مستور ماندن حقایق از ناهلان. عرفا همواره در ابراز حقایق و پرده برداشتن از اسرار معارف، جانب احتیاط را نگه داشته و برای آن‌که این معانی از دسترس نامحرمان مصون بماند، به شیوه‌ای سخن می‌گفتند که تنها آشنایان این طریقت، قادر به فهم آن باشند.

و نیز از آن‌جا که، تقریر تجربه‌ها و حالات عرفانی در قالب عبارتها و واژگان دشوار است، و درک این اسرار و لطایف، متعلق به نشئه‌ای فراتر از عالم حس است؛ عارفان کوشیده‌اند این معانی و ظرایف را به یاری قراین و نمونه‌هایی در عالم محسوسات، به گونه‌ای منتقل کنند که قابل درک و فهم باشد.

شهید مطهری در این زمینه می‌گوید: «آن‌ها (عرفا) اصرار دارند که افراد غیر وارد در طریقت از مقاصد آن‌ها آگاه نگردند زیرا معانی عرفانی برای غیر عارف - لاقبل به عقیده عرفا - قابل درک نیست. این است که عرفا تعمّد دارند در مکتوم نگه‌داشتن مقاصد خود؛ برخلاف صاحبان علوم و فنون دیگر. لهذا اصطلاحات عرفا علاوه بر جنبه اصطلاحی، اندکی جنبه معمایی دارد و باید راز معمّا را به دست آورد». (مطهری، ۱۳۶۹ش: ۷۷)

«خمر در نزد سالکان عبارت است از عشق، محبت، بیخودی و مستی که از جلوه محبوب حقیقی حاصل شود و عاشق را بی‌خود گرداند. شراب، شمع نور عارفان است که در دل صاحب شهود افروخته گردد و آن را منور کند». (تهانوی، ۱۹۶۷م: ۷۳۳)

لذا خمربه عرفانی در حقیقت، خداپرستی به ذائقه عشق و محبت است و از آنجا که عرفا کمالیت دین را در کمالیت محبت جستجو می‌کنند، رابطه خالق و صاحب کمال مطلق را با مخلوق مانند پیوند عاشق و معشوق می‌بینند و باور دارند که در وجود تمامی آفریدگان آتش عشق خداوند وجود دارد. و به دلیل مشابهت این عشق و سرمستی ناشی از آن به شراب و باده نوشی مادی، با زبان نمادین و رمز، از عناصر آن برای بیان منظور خود استفاده می‌کنند. این عناصر گاهی اشخاص زنده هستند؛ از قبیل ساقی و مغنی و باده فروش و خمار و میگسار و می‌خواران؛ و گاه ابزار و آلات به کاررفته در مجلس شرابخواری هستند؛ مانند جام و می و ساغر و

کأس و قدح؛ و یا مکان‌هایی چون میکده و خمخانه و کوی خرابیات وغیره. و تمامی این عناصر در خمریه عرفانی به صورت استعاره و سمبولیک به کار گرفته می‌شوند تا فقط به گوش اهل دل برسند و آنان که ظرفیت درک حقیقتش را دارند از آن بهره‌مند شوند.

۲. تحلیل قصیده

با بررسی آثار به جای مانده از استاد فقید دکتر انوار می‌توان به این نتیجه رسید که شیوه ایشان در ترجمه منظوم یک اثر ادبی، این‌گونه بوده است که محتوا و معنای آن اثر را گسترش داده و با رویدادها و مفاهیم دیگری که متناسب با آن بوده، پیوند زده است و این موضوع در ترجمه خمریه ابن فارض نیز مشهود است. او در قصیده‌ای مشتمل بر ۹۰ بیت به شرح و ترجمه منظوم خمریه پرداخته و بر آن نام «وصف باده ازلی و شراب لم یزلی و شرح و جواب خمریه فارضیه» نهاده است و به صورتی ابتکاری ضمن درج مفاهیم عرفانی در آن، به مدح و ثنای خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و یاران مخلص این خاندان؛ و وصف واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و یارانش پرداخته است.

اینک ضمن بررسی ابیاتی از خمریه ابن فارض (که تناسب بیشتری با موضوع مورد پژوهش دارند)؛ و تطبیق آن‌ها با قصیده انواریه، عناصر مهم و شاخص باده‌سرایی و صفات باده الهی را در این ابیات شرح داده و به بیان چگونگی کارکرد آن عناصر و شرح آن صفات در قصیده دکتر انوار می‌پردازیم.

۱- ابن فارض قصیده خود را با این بیت آغاز کرده است:

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۷۹)

(ترجمه: به یاد دوست باده‌ای نوشیدیم که بدان باده سرمست گشتیم پیش از آن که درخت انگور آفریده شود.)

میگساران (ضمیر نا در شربنا)، معشوق (الحبيب)، عشق الهی (مدامه)، سرمستی و مقام حیرت (سکر) عناصری از خمریه است که ابن فارض در این بیت آورده است.

اولین عنصر در خمريه عرفاني، میگساران هستند که در حقیقت فاعل و سبب برپایی مراسم باده نوشی بوده و منظور از آنان همان سالکان راه حق و رهنوردان این مسیر است و کسانی که در این مسیر قصد دارند بعد از فناء فی الله به وصال و تقرّب برسند. امّا، معشوق در خمريه عرفاني عنصری کلیدی است و جایگاهی بس رفیع دارد و عناصر دیگر تحت الشعاع آن بوده و ابزاری برای رسیدن به او به شمار می آیند؛ و شاعر زیباترین و رفیع ترین توصیف ها را نثار او می کند.

شراب و می نیز که کنایت از عشق و محبت الهی است عنصری است که در خمريه عرفاني سخت جلوه گری می کند. ابن فارض از عشق و محبت الهی به «مدامه» تعبیر می کند. «مدامه» همان خمر است و از آن جهت که نوشنده برنوشیدن آن مداومت می کند به آن مدامه می گویند. (جامی، ۱۳۶۰ ش: ۱/ ۱۲۲)

جامی منظور از شرب مدامه را تحقق صفت محبت در عالم ارواح دانسته است و مضمون «پیش از آفرینش تاک مست شدیم» را به این معنا تأویل کرده است که ارواح انسان های کامل قبل از تعلق یافتن به بدن، با دیدن جمال و جلال حق، عاشق او شدند. (همدانی، ۱۳۸۴ ش: ۴۷) «گرم» به معنی درخت انگور است و کنایه از عالم امکان است و تمام مخلوقات را در بر می گیرد، که اصالتاً در نیستی بودند و سکر یا مستی «به معنی ترک قیود ظاهر و باطن و توجه به حق است». (سعیدی، ۱۳۹۲ ش: ۴۵۸) و این حالت زمانی حادث می شود که عشق به آخرین درجه برسد.

ابن فارض در همان آغاز سروده اش به صراحت پرده از رمزآلود بودن گفتار خویش برداشته و از شرابی یاد کرده که پیش از آفرینش درخت انگور، او را مست کرده است و بدین ترتیب به ازلی بودن آن اشارت دارد و در حقیقت این سخن تعبیری عاشقانه از داستان میثاق خداوند با ذریه بنی آدم است. این شراب، همان شراب محبت الهی است و مستی از آن «ناشی از محبت حق است که عبد بعد از اتصاف به محبت خالصه، عنان اختیار از کف داده و از قوت ذوق، قادر به ضبط خویش نیست». (فرغانی، ۱۳۹۸ ش: ۶۸)

به گفته حافظ:

در ازل داده ست ما را ساقی لعل لبیت جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

(حافظ، ۱۳۶۲ ش، غزل ۲۶۵)

دکتر انوار در ترجمه این بیت از خمیازه چنین می‌سراید:

نوشیده‌ایم باده جان با نوای عشق بی دست و کام با لب قالوا بلای عشق
مست از مدام عشق ز جام رخ حبیب گشتیم پیش خلقت رز، با صلاهی عشق

(انوار، ۱۳۹۱ ش: ۵۳)

او با به کار بردن آرایه تلمیح بر آیه (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ: و هنگامی را [یاد کن] که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم.) (اعراف/۱۷۲) ازلی بودن شراب الهی را تبیین می‌کند و بدین نکته اشارت دارد که باده‌ای که سالکان طریقت نوشیده‌اند، همان شرابی است که در عهد الست و در عالم ذر، از دست ساقی دریافته و همان محبت و عشقی است که پیش از ورود به این جهان پیدا کرده‌اند. یعنی عهد این محبت با میثاقی که پروردگار با ذریه بنی آدم بسته و به ایشان خطاب کرده است که «الستُ برّکم» و آنان پاسخ دادند «بلی» آغاز گشته است. همان عهد و امانتی که آسمان‌ها و زمین از کشیدن بار آن سرباز زدند و حافظ نیز بدان اشاره نموده است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۳۶۲ ش، غزل ۱۸۴)

سپس اظهار می‌دارد اولین باده‌ای که عاشق نوشیده است باده رخ بوده است؛ به تعبیری مستی روح آدمی قبل از ورود به این عالم به واسطه دیدن روی معشوق و دیدار پروردگار بوده است نه خود شراب. شاید این تعبیر برگرفته از شعر دیگری از ابن فارض باشد که سروده است:

وبالحدق استغنیث عن قدحی و من
سقتنی حمیاً الحبّ راحةً مُقلتی
شمائلها، لا من شمولی، نشوتی
وکأسی مُحیا من عن الحُسن جلت

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۳۱)

(ترجمه: و با سیاهی چشم از پیاله‌ام بی‌نیازی جستم، و مست شدن من از سرشت اوست نه از باده خویشتن. کف دست مردمک چشمم به من شراب نوشانید و جام شرابم، چهره‌ای بود که از مرتبه حسن و جمال برتر است.)

۲- ابن فارض در ادامه و در توصیف شراب عشق الهی چنین می‌گوید:

لها البدر کأس و هی شمس یدیرها
هلال و کم یندو إذا مزجت نجم

(همان: ۱۷۹)

(ترجمه: ماه شب چهارده جام آن می‌است، در حالی که خود آن می، خورشیدی است که هلال آن را به گردش درمی‌آورد و هر بار که این باده با آب آمیخته گردد، حباب‌هایی چون ستاره بر آن پدیدار می‌شود.)

از عناصر مهم خمربه در این بیت جام و ساقی است. جام و پیاله و ساغر و صراحی و مینا کنایت از ظرف وجودی و دل عارف است که جایگاه معارف و محبت الهی است. و ساقی کسی است که می‌در ساغر و پیاله می‌گساران می‌ریزد. لذا در اصطلاح نزد صوفیه فیض رسانندگان و ترغیب کنندگان را گویند که به کشف رموز و بیان حقایق، دل‌های عارفان را معمور دارند. (دهخدا، ۱۳۳۱ش: ذیل ساقی) و گاه کنایه از فیاض مطلق و گاه بر ساقی کوثر اطلاق شده و به استعار از آن مرشد کامل نیز اراده کرده‌اند. (سجادی، ۱۳۷۰ش: ۴۵۲) به هر جهت وی عنصری حیات‌بخش و حلقه ارتباط میان عاشق و معشوق است.

«همدانی» در این بیت منظور از «البدر» را حقیقت روح محمدی (ص) دانسته که مظهر آفتاب احدیت و وعاء محبت است و «هلال» را حکایت از ساقی و استعاره از امیرالمؤمنین علی (ع) گرفته است. (همدانی، ۱۳۸۴ش: ۵۱) بدین ترتیب محبت الهی چون خورشید است و ماه «حقیقت محمدی» چون جام آن؛ و ساقی که وجود مبارک امام علی (ع) است این محبت را

به طالبان آن می‌چشاند و این محبت وقتی جاری شود و آثار هستی با معارف درآمیزد خداوند برای بندگانش تجلی می‌یابد.

اما جامی، هلال را انگشتان ساقی و آن را استعاره از اسما و صفات ربوبی تلقی کرده و چرخیدن جام در دست ساقی را استعاره از تدبیر عالم از طریق اسما و صفات حق دانسته است. به نظر جامی جام شراب چون گرد و به شکل دایره است به ماه تمام (بدر) تشبیه شده و شراب الهی از حیث صفا و نورانیت به خورشید مانند گشته است. (جامی، ۱۳۶۰ش: ۱/۱۳۸ و ۱۳۷)

دکتر انوار در ترجمه‌ای مبسوط بیت مذکور را این‌گونه شرح می‌دهد:

زان می‌که جام ماه تمام است و خود چو شمس	ساقی هلال و انجم آن در سمای عشق
زان باده‌ای که ساقی آن دست حیدر است	از حوض و کوثر ازل و لافتای عشق
زان باده‌ای که در خمِ اُحِبُّتُ جوش کرد	و آنگاه نقش عالم جان زد به رای عشق
رای درست عقل نخستین از آن بُرُست	باب وجود و مام خلود و ولای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۳)

وی به صراحت ابراز می‌دارد که مراد از ساقی حضرت علی (ع) است و روح آدمیان از ازل به دست او شراب محبت از حوض کوثر نوشیده‌اند. آنگاه با اشاره به این حدیث قدسی «کنت کنزاً مخفياً فأحبتُ أن أُعرَفَ فخلقتُ الخلقَ لکی أُعرَفَ» (مجلسی، ۱۳۹۳ش: ۸۴/۱۹۸) از راز آفرینش عشق پرده برمی‌دارد که حقیقت مطلقه الهی چون گنجی نهان بود «کنتُ کنزاً مخفياً»؛ آنگاه به منظور اظهار کمال ذات و ظهور در صفات و اسماء و میل به نمایاندن جمال بی‌مثال خود «فأحبتُ أن أُعرَفَ» دست به آفرینش ممکنات زد «فخلقتُ الخلقَ» تا حسن رخ بی‌مثال خود را در آینه عاشقی و معشوقی عرضه دارد «لکی أُعرَفَ». اینجا بود که شور عشق، غوغای محبت را در هستی افکند سکوت و سکون حاکم بر عدم را بر هم زد. و پس از آن بود که عقل نخستین پدیدارگشت و منظور از عقل نخستین با روح اعظم و یا قلم اعلی، وجود صور عقلیه تمامی موجودات بر وجه کلی و بدون زمان است که به عنایت باری تعالی در عالم جبروت تحقق یافت و أمّ الكتاب نام گرفت. (گودرزی، ۱۳۸۸ش: ۱۴۴)

و آنگاه با تلمیحی بر شعر حافظ (که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها)، (حافظ، ۱۳۶۲ش، غزل ۱) به این نکته اشارت دارد که قدم گذاشتن در مسیر عشق الهی سختی‌ها

پیش رو دارد و جانفشانی‌ها می‌طلبند. هم‌چون حسین علیه السلام که چون از خمخانه ازل باده عشق نوشید جان خویش بر سر این راه نهاد و از آن لحظه‌ای که سرش بالای نیزه رفت تا ابد، از آن سر نوای عشق به گوش خواهد رسید.

آسان نمود عشق و زدم بانگ الصلا
 وآنکه فتاد مشکل کرب و بلای عشق
 آری حسین گشته زخمخانه ازل
 هادی باده ازلی و شذای عشق
 از نینوا چو گشت به نی، نای عشق یار
 زان نای عشق تا ابد آید نوای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۴ و ۵۳)

و سپس میان عشق الهی و عشق به پیامبر (ص) و اهل بیت معصومین علیهم السلام پیوند می‌زند و اظهار می‌دارد که عشق الهی در وجود این خاندان تجلی یافته است و آنان هستند که از ازل صهبای عشق به عالمیان نوشانده‌اند و اگر پرتوی از وجود آنان به دل نمی‌تافت تاریکی سراسر عالم دل را فراگرفته و راه به جایی نمی‌یافت.

گر پرتوی زماه محمد به دل نتافت
 کی شد فروغ زهره زهرا هدای عشق
 گر نور حیدری و حسین و حسن نبود
 تاریک بود عالم دل در ورای عشق

(همان: ۵۴)

۳- آنگاه ابن فارض پس از ابیاتی چند به ویژگی‌ها و خواص باده الهی می‌پردازد. باده‌ای که ابن فارض از آن یاد می‌کند، شرابی معنوی است و هم‌چون اکسیری قلب ماهیت می‌کند و خاصیت زوال عقل و بروز کارهای نابخردانه و صفات ناپسند ندارد؛ بلکه سبب آراستگی به خصایل والای انسانی و صفات برتر روحی و معنوی بوده و زایل‌کننده رذایل اخلاقی است و این شراب معنوی «وجود سالک را به حلال جود و سخا و زیور حلم و حیا محلّی و مزین می‌گرداند و خلیفه روح را در بارگاه قلب، بر سریر روح و صفا می‌نشانند». (همدانی، ۱۳۸۴ش: ۷۱ و ۷۰)

از جمله این ویژگی‌ها صفت روح بخشی این شراب است:

و لَوْ نَصَّحُوا مِنْهَا تَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ
 لَعَادَتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَ أَتَتْشَ الْجِسْمُ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۰)

(ترجمه: و اگر باده‌نوشان جرعه‌ای از آن باده بر خاک قبر مرده‌ای بپاشند، هرآینه روحش به او برمی‌گردد و جسمش به لرزه درآید.)

یعنی اگر ندیمان مجلس شهود که از زلال معرفت نوشیده‌اند جرعه‌ای از جام عنایت و پرتوی از چراغ هدایت بر جاهل غافلی که در مقبره جهالت خویش خفته ارزانی دارند به مدد آن بهره‌مندی، به حیات معنوی زنده شده و از قبر ضلالت برانگیخته می‌شود.

دکتر انوار ازین پس در ترجمه و شرح هریک از صفات باده الهی، به ذکر مصادیقی از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و اعوان و انصار ایشان پرداخته و کسانی را که در این مکتب، سر ارادت بر آستان عشق نهادند و حیاتی دوباره یافتند معرفی می‌کند. چنان‌که در ترجمه بیت فوق به داستان «حرّ»؛ و توبه و بازگشت او به مسیر عشق الهی اشاره می‌کند و می‌گوید که وی چون از دست دوست و از جام عنایت او شراب محبت نوشید، پرده ضلالت درید و با شنیدن نوای عشق قدم در راه توبه گذاشت و با کشته شدن در راه حسین (ع) برای خود حیات جاویدان خرید.

زان باده‌ای که گر بفشانی به مرده‌ای جانش به تن بیاید و جسمش به پای عشق
حُر کیست؟ زنده از می‌قالوا بلای دوست آن مرده‌ای که زنده شد از بانگ نای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ ش: ۵۵)

۴- و از جمله صفات باده الهی که ابن فارض به آن اشاره می‌کند، صفت شفابخشی و درمانگری است:

وَأَلُو طَرَحُوا فِي فَيءِ حَائِطِ كَرْمِهَا عَلِيلاً وَقَدْ أَشْفَى، لَفَازَقَهُ السُّقْمُ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰ م: ۱۸۰)

(ترجمه: و اگر بیماری را در زیر سایه درخت آن باده افکنند، در حالی که مشرف به مرگ است و امیدی به بهبودی او نیست، هر آینه بیماری از او رخت برمی‌بندد.)

یعنی اگر بیماری را که به سبب غفلت و جهالت، محجوب از حقایق و محروم از معارف شده و در صحرای حرمان و خسران به هلاکت افتاده، در سایه‌سار عارف کاملی که آگاه از کمالات

اسرار الهی است قرار دهند، به مدد پرتو آن صاحب معرفت از تاریکی تردید و جهالت بیرون آمده و بهره‌مند از انوار یقین خواهد شد.

دکتر انوار در ترجمه این بیت چنین می‌سراید:

آری علیل را چو نهی پای رزُئش در سایه حصار رخ عرش سای عشق
برخیزد آن علیل و رود ناتوانیش توش و توان بگیرد از آن جانفزای عشق
آری «زهیر» کیست؟ که نامش همواره هست آن بی‌بقا که یافت بقا از بقای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۵)

در نگاه استاد کسی که توشه‌ای از معرفت اهل بیت علیهم السلام کسب نکرده هم‌چون علیل و ناتوانی است که تنها راه نجاتش قرار گرفتن در سایه‌سار عشق و معرفت به این خاندان است. هم‌چون «زهیر بن قین بجلی» در ماجرای کربلا که مورد لطف و عنایت امام حسین (ع) قرار گرفت و دعوت به همراهی کاروان عشق شد و با شهادت در رکاب آن امام همام نامش جاودانه گشت و اگر این عشق نبود از او نیز اثری بر جای نمی‌ماند.

۵- ابن فارض هم‌چنین در وصف این باده می‌گوید:

وَ لَوْ قَرَّبُوا مِنْ حَانِهَا مُقْعَدًا مَشَى وَ يَنْطِقُ مِنْ ذِكْرِي مَذَاقَتِهَا الْبُكْمُ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۰)

(ترجمه: و اگر شخص زمین‌گیری را به خمخانه نزدیک گردانند، به راه می‌افتد و از یاد و ذکر چشیدن آن باده، افراد لال به سخن درآیند.)

بدین ترتیب اگر فردی که به سبب غلبه هوای نفسانی بر وجودش، از سیر الی الله معطل مانده و یا به سبب محرومیت از استعداد فطری زبانش از ابراز معانی ژرف و حقایق عرفانی الکن است در مجاورت میکده عشق الهی قرار گیرد بیماری و نقیصه او زایل شده و گنج معارف و چشمه حکمت در وی ظهور می‌یابد.

در این بیت به عنصر دیگری از خمربه اشاره شده و آن عنصر خمخانه یا میکده است. «میکده در اصطلاح عرفانی، خانقاه پیر و مرشد را گویند که اگر مرید صادق آنجا هشیار

رود، مست بیرون آید». (ختمی لاهوری، ۱۳۸۱ش: ۸۳۳/۱) این عنصر جزء لاینفک مجلس میگزاری مادی است؛ و در خمیه عرفانی جایگاه الهام فیوضات الهی است. و چون برای عارف سالک که واله و شیدای معشوق است بعد مکانی و جغرافیایی معنا ندارد همه جای عالم در نظر او میکده و جلوه گاه معشوق است و هر مظهری از مظاهر حضرت عشق در عوالم غیب و شهادت، به قدر قدح وجودی خود از خمخانه محبت سلطان عشق لبریز گشته و سرمست شده است. پس اگر دیده دل را به روی این جلوه‌گری باز کند به شور و سماع در آمده و زبان به مدح و ثنای معشوق می‌گشاید.

دکتر انوار در ترجمه مصرع اول چنین می‌سراید:

گر قرب باده خانه نهی پا فتاده را برخیزد و براه بیفتد برای عشق
(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۵)

سپس برای درک بهتر معنا و اثبات باور دینی خویش به داستان «اویس قرنی» و دلدادگی او به پیامبر رحمت (ص)؛ و این که نیروی عشق او را توان بخشید تا بعد مسافت و سختی راه سلوک را به امید دیدار معشوق طی کند، اشاره می‌کند.

«اویس قرن» که بود که از پا فتاده بود؟ کامد به دشت شام به پای قوای عشق
(همان)

و در ترجمه مصرع دوم می‌گوید:

زان باده‌ای که یادِ چشیدن اگر کند لالی، هماره سر بده‌های های عشق
بر آسمان و گنبد افلاک برکشد بانای عشق از لب جان وای وای عشق
آری «فرزدق» است همان لال گشته ای کز دل کشید بانگ وفا و آلی عشق
(همان)

و «فرزدق» را مصداق بارزی از تأثیرپذیری باده عشق معرفی کرده و اظهار می‌دارد که اگر شعر او در مسیر عشق به ولایت نبود زبانش از بیان دقایق معانی و حقایق عرفانی الکن بود؛ اما چون جرعه‌ای از شراب محبت این خاندان را نوشید استعداد مستور در وجود او، هویدا شد

و نوای شاعرانه او به افلاک برکشید و تعالی یافت.

۶- وصف دیگر باده الهی از نگاه ابن فارض چنین است:

وَ لَوْ عَبَقْتُ فِي الشَّرْقِ أَنْفَاسُ طَيْبِهَا وَ فِي الْعَرْبِ مَرْكُومٌ، لَعَادَلَهُ الشَّمُّ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۰)

(ترجمه: و اگر انفاس بوی خوش آن باده در شرق عالم پراکنده گردد حس بویایی به زکام گرفته‌ای که در غرب عالم به سرمی برد بازمی‌گردد).

در عالم عرفان شرق محل وزش رایحه محبت لم یزلی است که همان عالم غیب لاهوتی است؛ و غرب، عالم بشری و محل استتار انوار ربوبی است. مزکوم همان محرومی است که برودت هوای نفس و کثافت طبیعت بشری مشام و ادراک را از او ربوده است. بنابر این اگر نسیمی از نفحات رحمانی از جانب مشرق لاهوتی بر وجود ناسوتی فردی که به سبب قلت و فساد استعداد، محروم از دریافت تجلیات جمال الهی است بوزد، بر اثر نفوذ آن نفحه ربانی قوای مدرکه او احیا شده و قابلیت دریافت اسرار الهی را خواهد یافت.

در این بیت، بو و رایحه باده از دیگر عناصر خمربه است که ابن فارض به آن اشاره کرده است. برای سرمستی عاشق، همین بس که بویی از باده به او رسد، چراکه بوی باده نشان از حضور باده است و اگر باده در دسترس نباشد، اما بوی آن، نشان وجود او را دارد و عاشق به همین بوی است که زنده می‌گردد و سرمست می‌شود.

دکتر انوار در تبیین این بیت چنین می‌سراید:

سرمازده که نیست زبویائیش اثر	بویا شود به همت دارالشفای عشق
آری چو عطر «زینب» و سجاد را وزاند	بر شام همچو شام، نسیم هوای عشق
از شم فتادگان گلستان معرفت	بویا شدند از گل روی منای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۵)

در باور او عطر زینب سلام الله علیها و حضرت سجاد علیه السلام تمثیلی از رایحه محبت لم یزلی است که چون نسیم عشق آن را بر سرزمین تیره و تار شام وزاند؛ آنان که گلی از

گلستان معرفت نچیده و محروم از ادراک اسرار ربانی بودند بویایی خود را باز یافته، بهره‌ای از منای عشق بردند.

۷- از دیگر صفات شراب محبت الهی که ابن فارض بدان اشاره کرده است این است:

و لَوْ جُلِيتْ سِرًّا عَلَى أَكْمَهٍ غَدَاً بَصِيرًا، وَ مِنْ رَأُوقِهَا يَسْمَعُ الصُّمُّ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۰)

(ترجمه: و اگر این باده در نهان بر کور مادرزاد جلوه کند، بینا شود و اگر صدای پالونه آن می‌به گوش ناشنویان برسد، شنوا می‌گردند.)

راووق ابزاری است که با آن شراب صاف می‌کنند و به تعبیری به معنی صافی و دردی‌کش است. منظور از این بیت چنین است که اگر حقیقت و سزای نهان از فیوضات الهی بر کسی که به سبب غفلت و جهالت، دیده حقیقت‌بین خود را از دست داده آشکار شود؛ دیده‌اش به نور خداوند بینا شده و می‌تواند اسرار حقایق را دریابد؛ و اگر کسی که گوش دلش از دریافت اخبار ربانی و اسرار روحانی ناشنوا شده؛ با انجام مجاهدت در راه طلب و عمل به نوافل شنوای معارف الهی گردد که «لا يزال عبدی يتقرب إليّ بالنوافل حتى أحبه، فأكون أنا سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به...». (محمدی ال‌ریشه‌ری، ۱۴۲۲ق: ۲۵۴۰/۳)

گویی شراب عشق الهی یکایک حواس آدمی و قوای ادراکی وی را فعال کرده و او را از ظلمت جهالت و بی‌خبری می‌رهاند.

و دکتر انوار در شرح آن، چنین می‌سراید:

شانوا شود ز قلقل راووق نای عشق	زان باده‌ای که گر شنود کر ز قلقلش
بینا ز نور کوثر بی‌انتهای عشق	«سلمان» که بود؟ کور به ظلمات جاهلی
با گوش دل شنید نوای علای عشق	هانی که بود؟ کر ز صلاهی أنا الحسین

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۶)

«سلمان فارسی» را کسی می‌داند که از ظلمات جاهلی دیده‌اش بر معارف بسته و نابینا بود و چون پرتوی از کوثر محبت و عشق الهی و وجود دردانه خلقت، زهرای صدیقه بر او تابید بینا

شده و از ظلمت جاهلیت رهانیده شد.

۸- در نگاه ابن فارض حتی نام این باده نیز اعجاز می‌کند:

وَفَوْقَ لِيَوَاءِ الْجَيْشِ لَوْ زُجِمَ اسْمُهَا لَأَسْكَرَ مَنْ تَحْتَ اللَّوَاءِ ذَلِكَ الرَّقْمُ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۱)

(ترجمه: و اگر نام آن باده بر فراز پرچم لشکری نوشته شود حتماً آن نوشته سپاهیان را که در زیر آن لوا هستند، مست می‌گرداند.)

یعنی اگر حقیقت این شراب که مدهوش کننده است بر لوای وجود و هستی نقش بندد و اسرار ازلی و جمال لم یزلی بر دیدگان لشکر مقربان و عارفان که واله و حیران صحرای جلال و جبروت خداوندی هستند جلوه‌گر شود، همه مست و سرخوش از عنایت الهی گردند.

و دکتر انوار از این بیت نیز گریزی می‌زند به حادثه عشق بازی اصحاب کربلا که به عنوان لشکر توحید تحت پرچم عشق حسین علیه السلام گرد آمدند و بسان خورشیدی صحرای غبارگرفته کفر و جهالت را نورافشانی کرده و خود را غرق دریای این عشق نمودند:

زان باده‌ای که رایت لشکر به نام او	گر نقش یابد و بشود رُخ نمای عشق
یکباره مست لشکر توحید می‌شود	تا روز حشر غرق به بحر فنای عشق
هفتاد و دو سپاهی صحرای کربلا	کز آفتاب شهره ترند از ضیای عشق
آن لشکر است کو، به سر چرم بیرقش	گردیده نقش نام حسین و خدای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ش: ۵۷)

۹- ابن فارض آخرین ویژگی‌های باده الهی را در این واژگان عرضه می‌کند:

صَفَاءٌ وَ لَا مَاءٌ، وَ لُطْفٌ وَ لَا هَوَاءٌ وَ نُورٌ وَ لَا نَارٌ وَ رُوحٌ وَ لَا جِسْمٌ

(ابن الفارض، ۱۹۸۰م: ۱۸۱)

(ترجمه: آن می‌همه صفا و پاکی است اما نه همانند صفای آب (که به غباری کدورت پذیرد) و همه لطافت است اما نه به لطافت هوا (که به بخاری تیره گردد) و همه نور است اما نه مانند نور آتش (که با ظلمت دودش آمیزش است) و همه جان است اما نه جانی که تعلق

به جسم تیره دارد.)

شراب الهی صفات نیکو بسیار دارد و هر که به صداقت در راه طلب قدم برداشته و لایق باشد منتعم از فیوضات آن خواهد شد. این شراب سراسر لطف و صفا بوده و مشتاقان را به حمد و ثنای حضرت احدیت دلالت نموده و شوق استماع اسرار حق را در وجودشان ایجاد کرده و آتش محبتش را شعله‌ور نموده و به ذکر معشوق، آنان را در طرب آورد.

دکتر انوار مفهوم این بیت را نیز به باور مذهبی و نگاه آیینی خود پیوند می‌زند و تجلی صفات این شراب را در وجود حضرت عباس (ع) می‌باید و صفای وجود و اخلاص در عمل او را ظهور آثار عشق در یک انسان دلداده و سالک به شمار می‌آورد. و آنگاه نام جمعی از نردبازان عشق و کسانی را که از جام ولایت و محبت الهی و حقیقت محمدی (ص) سرمست گشته و به قله دل‌دلی رسیده‌اند گرد هم آورده تا با وصف انوار تابناک یاران حضرت نبوی و مرتضوی، ازلی بودن باده الهی و مستی بدان را اثبات نماید:

لطف و صفاست یکسره نی چون صفای آب	یا نیست چون هوا می‌خم صفای عشق
«عباس» با صفاست و یا خود همه صفاست	کینسان کشیده جان صفا بر علای عشق
نور است و نیست نار و بود جان و نیست جسم	گر عاشقی که ره سپری در قفای عشق
آری علی اکبر و عباس و حیدرند	همچون حسین و احمد ما مجتبابی عشق
آری علی اصغر و سجاد و زینبند	همچون بتول، ناطق عشق و دعای عشق
آری حبیب و مسلم وقاسم، زهیر و عون	چون اشتر و بلال همه مرتضای عشق
پیشی گرفته ذکر چنین باده در وجود	بر کائنات و بر همه کس جز خدای عشق

(انوار، ۱۳۹۱ ش: ۵۷ و ۵۸)

و آخرین ابیات استاد نیز در بیان جاودانگی عشق الهی است که در عشق به پیامبر اکرم (ص) و خاندان مطهرش متجلی شده و او هر کسی را که بنده چنین عشقی گشته و برای آن عشق، سروده به ماندگاری و خلود نوید می‌دهد و این معنا را به شعر حافظ آراسته و به سروده خود این‌گونه پایان می‌بخشد.

سلطان عشق گشت هر آن بنده شد به عشق جاوید ماند هر که سُرابنده شد به عشق
خورشیدسان دمید چو تابنده شد به عشق دل عرش خالق است چو آکنده شد به عشق

(همان: ۵۹)

.... هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق | ثبت است بر جریده عالم دوام ما ...

(حافظ، ۱۳۶۲ش، غزل ۱۱)

نتیجه گیری

- دلدادگان عارف مسلکی هستند که به منظور تقرّب به حقیقت، زیست هنری را که فنّ شیدایی و از خود برون شدگی است بر زیست منطقی و عقلانی ترجیح داده و جلّوات ظهوری خود را در قاب شعر و زبان به نمایش گذاشته‌اند. از آنجا که ادبیات عرفانی ظرفیتی گسترده برای بیان نمادین و رمزآلود حقایق دارد؛ آنان برای بیان مراتب و مراحل سیر و سلوک، و حالات عارفانه؛ و نیز جهت مستور ماندن حقایق و اسرار معارف از نااهلان، از الفاظ و تعابیری استفاده کرده‌اند که نمادین و رمزگونه بوده و تنها اهل طریقت قادر به فهم آن هستند.

- باده‌سرایی یا خمربه عرفانی از این دست است؛ و آن سروده‌هایی است که درون مایه اصلی آن، شراب و شرابخواری و ملزومات آن می‌باشد؛ و ابن فارض اولین شاعری است که دست به آفرینش خمربه عرفانی زده است. دکتر سید امیر محمود انوار از ادبای ذولسانین معاصر، از جمله ادبایی است که به ترجمه و شرح خمربه ابن فارض پرداخته و آن را به صورت منظوم ارائه داده است. وی بر حسب عادت خویش در ترجمه منظوم آثار ادبی، به شیوه‌ای هنرمندانه ضمن ترجمه و شرح تعابیر به کار رفته در خمربه، محتوا و معنای آن را گسترش داده و آن مضامین را با معتقدات معنوی و آئینی خویش پیوند زده است.

- نحوه بازنمایی عناصر خمربه و کارکرد آن عناصر نزد وی بدین گونه است که ضمن به‌کارگیری استعاره‌ها و نمادهای مناسب در شرح مضامین خمربه ابن فارض و دقت نظر در ترجمه آن مضامین؛ از عناصر و اوصاف باده الهی، به منظور مدح و ثنای خاندان نبوی و مرتضوی علیهم السلام استفاده کرده؛ و با وصف یاران با صفای ایشان که در آتش محبت این

خاندان ذوب شده و جان خویش در این راه نهاده‌اند قصیده خود را تبدیل به سروده‌ای آئینی نموده و از آن در جهت اثبات حقانیت اهل بیت علیهم السلام بهره برده است.

- استاد انوار در سرتاسر قصیده خود در پی اثبات این نکته است که گرچه کائنات و جمیع ذرات هستی، جام شراب جلوه‌های الهی هستند تا باده‌نوشان درگاه ربوبی را سرمست و لبریز از عشق و محبت نمایند اما در این میان، پرتو نور محمدی و حیدری است که پیوسته در جهان به شکل اتم و اکمل متجلی است و عاشقان سرمست را علی‌الدوام به سوی سکر و بیخودی می‌کشاند تا همین سرمستی مقدمه هوشیاری باطنی و ادراک آنان گردیده و به واسطه آن، به وصال معشوق حقیقی نایل شوند.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم

۱. ابن الفارض، ابوحفص شرف‌الدین عمر بن علی بن مرشد الحموی. دیوان. تحقیق و شرح فوزی عطوی. الطبعة الثانية، بیروت: دار صعب، ۱۹۸۰م.
۲. انوار، سید امیر محمود. انوار عشق (گزیده اشعار عرفانی - ادبی). با مقدمه استاد سید عبدالله انوار، به اهتمام سید امیر علی انوار، سید امیر حسین انوار و مرتضی کاظم شیرودی. تهران: انتشارات باز، ۱۳۹۱ش.
۳. انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی. به سرپرستی حسن انوشه. چاپ اول، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۵ش.
۴. تهنوی، محمدعلی. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم. به کوشش محمد وجیه. تهران: خیام، ۱۹۶۷م.
۵. جامی، عبدالرحمن. لوامع و لوابح. ج ۱، تهران: چاپ ایرج افشار، ۱۳۶۰ش.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان. تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران:

- خوارزمی، ۱۳۶۲ ش.
۷. ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن. شرح عرفانی غزل‌های حافظ. به کوشش بهاءالدین خرمشاهی. تهران: قطره، ۱۳۸۱ ش.
۸. دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه دهخدا. چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.
۹. ستاری، جلال. مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. چاپ اول، تهران: مرکز، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. سجادی، سید جعفر. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری، ۱۳۷۰ ش.
۱۱. سعیدی، گل بابا. فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی با تکیه بر آثار ابن عربی. چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۹۲ ش.
۱۲. فاخوری، حنا. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱ ش.
۱۳. فرغانی، سعیدالدین. مشارق الدراری. با مقدمه و تعلیقات سید جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: انتشارات انجمن فلسفه و عرفان اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۱۴. فروخ، عمر. تاریخ الأدب العربی. ج ۳، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹ م.
۱۵. کاشفی، واعظ. رشحات عین الحیات. تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۶ ش.
۱۶. گودرزی، محمد. «ابن فارض و معرفت عاشقانه». مجله دانشنامه (فصلنامه دانشگاه آزاد اسلامی)، شماره ۷۷، صص ۱۵۹-۱۴۳، ۱۳۸۸ ش.
۱۷. مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. ج ۸۴، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۳ ش.
۱۸. محمدی‌الریشه‌ری، محمد. میزان الحکمة. ج ۳، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ ق.
۱۹. مطهری، مرتضی. آشنایی با علوم اسلامی (کلام، عرفان، حکمت عملی). جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: صدرا، ۱۳۶۹ ش.
۲۰. نیکلسون، رینولد ا... تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: توس، ۱۳۵۸ ش.

۲۱. همدانی، علی بن شهاب‌الدین. مشارب الاذواق. با مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی.
تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۴ ش.